

گویندگان ناشناس در نوبت ثالثه کشف الاسرار

مریم مشرف

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید بهشتی

بهدخت نژادحقیقی^۱

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید بهشتی

(از ص ۴۱ تا ۵۶)

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۵/۶/۹، تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۵/۹/۳۰

چکیده

نوبت ثالثه تفسیر کشف الاسرار مجموعه‌ای از اقوال صوفیه در تفسیر قرآن است. بسیاری از این سخنان به «پیر طریقت» یا عناوین کلی و نامشخص دیگر نسبت داده شده‌اند. پیش از این تصور می‌شد که پیر طریقت، فرد مشخصی است که احتمالاً پیر معنوی میبیدی هم بوده است. مسجع بودن برخی از این عبارات منسوب به پیر طریقت هم این ظن را تقویت می‌کرد که این عنوان، همه‌جا به خواجه عبدالله انصاری برمی‌گردد تا آنجا که برخی به دنبال استخراج تفسیر خواجه عبدالله از میان تفسیر میبیدی و تخمین حجم احتمالی آن بوده‌اند. بعدتر این فرضیه مطرح شد که این پیر طریقت‌ها به فرد خاصی بر نمی‌گردد و گویندگان مختلفی دارد. این مقاله هویت برخی از این گویندگان مجهول را شناسایی می‌کند و پیشینه آن اقوال را در منابع پیش از میبیدی پی‌می‌گیرد. با بررسی آمار گویندگان ناشناس در نوبت سوم، فرضیه دیگری هم در این باب مطرح می‌شود که ممکن است اساساً بسیاری از این پیر طریقت‌ها هیچ منبع و مرجع مشخصی نداشته باشند و احتمالاً خود میبیدی این عنوان را به بسیاری از عبارات‌ها که الگوی مشخصی هم دارند، افزوده است.

واژه‌های کلیدی: میبیدی، کشف الاسرار، نوبت سوم، اقوال ناشناس، پیر طریقت.

۱. مقدمه

کشف‌الاسرار میبدی را نخستین و بزرگ‌ترین تفسیر کامل صوفیانه قرآن به زبان فارسی دانسته‌اند. نوبت سوم این تفسیر که به «رموز عارفان» و «اشارات صوفیان» و «لطائف مذکران» می‌پردازد، در ادبیات عرفانی فارسی جایگاه ویژه‌ای دارد. این نوبت علاوه بر اینکه عرصه خلاقیت‌ها و ابتکارات ذوقی و فکری میبدی در تفسیر و تأویل برخی آیات است، مجموعه‌ای عظیم از سخنان صوفیان و عارفان پیش از او، به‌ویژه چهار قرن نخست است که با اشاره به نام آنها یا بدون ذکر نامشان در کتاب آمده است. این اقوال، نوبت سوم را به کشکولی از عبارات عارفانه و صوفیانه تبدیل کرده است. حجم فراوان این سخنان در نوبت سوم، نشان از دیدگاه خاص میبدی در تفسیر قرآن دارد. او که شافعی اهل حدیث است و با تأویل، مخالف (خیاطیان و سلمانی، ۱۳۹۰: ۳۵-۵۰) با آوردن حجمی فشرده از اقوال صوفیانه در نوبت سوم، رسماً آن را به تفسیر عرفانی قرآن بدل کرده است. از سوی دیگر، نیاوردن منابع برای این سخنان، موجب شده است که به انتحال متهم شود^۱ (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۹۲: ۳۳-۳۴)؛ لذا محققان را برانگیخته است تا برای درک وسعت اطلاعات و میزان دسترسی‌اش به کتب تفسیری پیشین، منابع او را شناسایی کنند و متن پنهانی که کتابی بزرگ و حجیم کشف‌الاسرار را ساخته است، کشف نمایند.

نخستین گام در این راه، تعیین تاریخ دقیق نگارش کتاب است، اما تاکنون اتفاق نظر و قطعیتی برای این تاریخ نبوده و آگاهی بسیار اندک ما درباره شخص و زندگی میبدی به این ابهام دامن زده است. باری، اگر به پیشنهاد شفیعی‌کدکنی تاریخ نگارش کشف‌الاسرار یک قرن جابه‌جا شود، در تعیین منابع میبدی تأثیر بسیار خواهد داشت (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۹۲: ۴۰). چنان‌که اشاره شده است، میبدی خود با نوعی تلمیح و بראعت استهلال به این دو منبع اشاره می‌کند: *حقایق‌التفسیر سلمی و لطایف‌الاشارات قشیری* (میبدی، ۱۳۶۱، ج ۱: ۱)؛ البته اینها جز تفسیری است که به شیخ‌الاسلام انصاری نسبت می‌دهد و اساس کار خود را شرح و بسط تفسیر او می‌داند. از سوی دیگر، پژوهش‌ها نشان داده که گویا خواجه‌عبدالله انصاری کتاب تفسیری نداشته و میبدی او را با پیر هروی دیگری یکی دانسته است (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۸۸). به‌علاوه، این فرضیه مطرح شده است که عناوین کلی اقوال ناشناس و مهم‌تر از همه آنها، «پیر طریقت» به یک نفر برنمی‌گردد و مراجع مختلفی دارد؛ بنابراین، یافتن مرجع‌های این سخنان، اعم از شناس

و ناشناس، بخش مهمی از كار كشف منابع میبیدی است و قطعاتِ تصویرِ پنهان را در این تفسیر کنار هم قرار می‌دهد تا به شناخت کامل‌تری از آن برسیم.

۲. راویان اقوال نوبت سوم

اقوال نوبت سوم را به اعتبار گوینده آنها می‌توان به دو گروه تقسیم کرد؛ ما از این دو گونه به «شناس» و «ناشناس» تعبیر می‌کنیم؛ اقوال شناس، سخنانی هستند که نام گوینده آنها (درست یا نادرست) ذکر شده و اقوال ناشناس، مواردی‌اند که به نام گوینده آنها اشاره نشده است و تحت عناوین کلی «پیر طریقت»، «عالم طریقت»، «یکی از بزرگان طریقت»، «آن عزیز» و مشابه آن آمده‌اند. می‌توان گفت انتساب اقوال ناشناس در نوبت سوم به چهار صورت انجام شده است:

دسته اول، انتساب به گروهی با عنوانی کلی و دسته‌ای نامعلوم: ارباب‌القلوب (میبیدی، ۱۳۶۱، ج ۱: ۲۹۹)، ارباب حقایق (همان، ج ۱: ۱۱۴)، خداوندان معرفت و جوانمردان طریقت (همان، ج ۲: ۴۱۵)، پیران طریقت (همان، ج ۳: ۴۳۷؛ ج ۴: ۱۰۶ و ج ۸: ۱۸۰)، پیران طریقت و ارباب معرفت (همان، ج ۳: ۵۶)، ارباب طریقت (همان: ج ۵: ۳۴۸)، اهل معرفت (همان، ج ۸: ۱۹۵) و جوانمردان طریقت و ارباب معرفت (همان: ج ۹: ۲۸۳).

دسته دوم، انتساب به یک نفر از گروهی با عنوانی کلی: یکی از بزرگان طریقت (همان، ج ۱: ۴۶۰ و ۵۶۴ و نیز ج ۸: ۲۴۹)، پیری از پیران طریقت (همان، ج ۲: ۲۵ و ج ۶: ۱۹۰)، پیری از بزرگان دین (همان، ج ۲: ۸۴)، یکی از بزرگان (همان، ج ۲: ۲۶۲)، یکی از بزرگان دین (همان، ج ۲: ۱۵۱ و ۵۶۲؛ ج ۳: ۵۵۹؛ ج ۸: ۴۷۳؛ ج ۹: ۴۷۰ و ۵۰۷ و نیز ج ۱۰: ۶۵۲)، یکی از بزرگان دین و ائمه طریقت (همان، ج ۳: ۲۹۶)، یکی از عالمان طریقت (همان، ج ۳: ۴۵۶)، یکی از جوانمردان طریقت (همان، ج ۳: ۷۶۵)، یکی از پیران طریقت (همان، ج ۲: ۱۵۱؛ ج ۳: ۴۳۹؛ ج ۵: ۳۴۸ و ج ۷: ۴۰)، پیران طریقت و ارباب معرفت (همان، ج ۳: ۵۶۰)، پیری از عزیزان طریقت (همان، ج ۷: ۵۲۶)، جوانمردی از عزیزان راه حق (همان: ج ۱۰: ۲۹۵)، یکی از جمله بزرگان دین (همان: ۳۹۰) و یکی از علماء طریقت (همان: ۶۳۴).

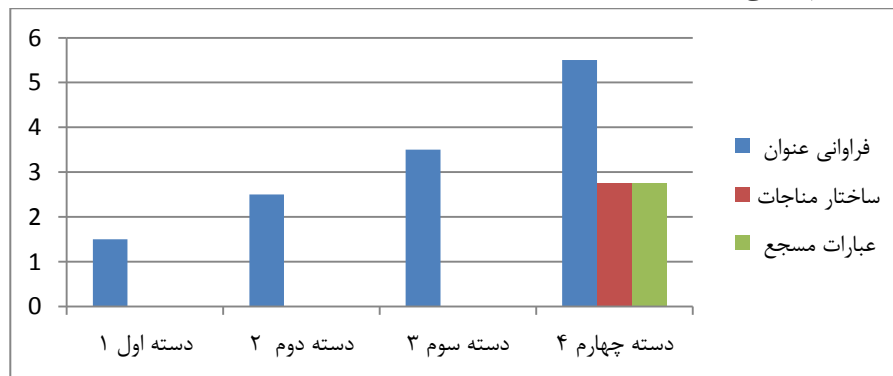
دسته سوم، انتساب به عناوین مفرد پراکنده با نشانه زبانی شناس (معرفه) یا ناشناس (نکره): درویشی (همان، ج ۱: ۱۹۷؛ ج ۲: ۲۴؛ ج ۴: ۷۳؛ ج ۶: ۴۴۱ و ۴۹۳ و نیز ج ۷: ۲۳۵)، یکی شوریده (همان، ج ۱: ۳۶۶)، آن عزیز روزگار (همان، ج ۱: ۴۳۰)، پیر صوفیان (همان، ج ۱: ۴۹۳)، آن پیر بزرگوار (همان، ج ۱: ۵۲۱)، شوریده‌ای (همان، ج ۱: ۵۹۲)، بزرگی

(همان، ج ۲: ۱۸۷؛ ج ۵: ۳۶۱؛ ج ۸: ۲۳۳؛ ج ۹: ۱۷۲ و ۴۳۶ و ج ۱۰: ۲۹۳، ۳۱۰ و ۴۹۳-۴۹۴)، مردی (همان، ج ۲: ۴۴۲)، جوانمردی (همان، ج ۲: ۵۹۸؛ ج ۳: ۵۰۲؛ ج ۴: ۴۱۹ و ج ۸: ۳۴۰)، آن درویش (همان، ج ۳: ۲۵۷ و ج ۹: ۳۱)، آن جوانمرد طریقت (همان، ج ۳: ۴۱۰ و ج ۷: ۳۵۹)، عالم طریقت (همان، ج ۴: ۳۶)، پیری (همان، ج ۴: ۴۰۵؛ ج ۵: ۱۶۴ و ۶۷۰؛ ج ۷: ۱۲۸، ۴۵۵ و ۴۷۵ و نیز ج ۸: ۴۲۴)، یکی (همان، ج ۵: ۱۱۷)، آن عزیزی (همان، ج ۶: ۱۸؛ ج ۶: ۶۲، ۳۵۶ و ۵۱۵؛ ج ۷: ۵۶ و ۲۱۶؛ ج ۹: ۳۴۶ و ۳۷۴؛ ج ۸: ۴۵۶ و ج ۱۰: ۵۱۸)، اعرابی (همان، ج ۶: ۳۱۱ و ۳۷۱)، آن عزیز وقت (همان، ج ۶: ۵۱۲)، عزیزی (همان، ج ۱۰: ۶۱) و عزیز (همان، ج ۱۰: ۵۹۳).

دسته چهارم، انتساب به عنوان مکرر و شبهه برانگیز «پیر طریقت»: این عنوان گاه

با ضمیر اشاره «آن» آمده است (برای نمونه ن. کد همن، ج ۲: ۹۵ و ۳۴۱؛ ج ۳: ۱۵۷، ۱۷۴ و ج ۷: ۳۳۷).

آمار تقریبی در کشف/اسرار نشان می‌دهد حدود ۳۶۰ قول ناشناس در نوبت سوم آمده که البته برخی از آنها تکراری است. در این میان، حدود ۹۰ قول در دسته‌های اول تا سوم این تقسیم‌بندی می‌گنجد و حدود ۲۷۰ قول، تحت عنوان «پیر طریقت» یا «آن پیر طریقت» آمده است. در میان این ۲۷۰ قول، حدود ۱۳۵ قول، یعنی نیمی از آن، به روشنی ساختار مناجات/ الهی‌نامه^۲ دارند و این مناجات‌ها جز در دو مورد (همان، ج ۸: ۴۵۶ و ج ۱۰: ۶۵۲) همه به پیر طریقت منسوب است. فراوانی عناوین راویان ناشناس نوبت سوم را می‌توان در این نمودار دید:



دسته نخست از موضوع بحث این مقاله خارج است؛ چون عناوین به یک نفر اشاره ندارند و ریشه‌یابی آنها نشان می‌دهد در منابع پیشین هم به همین شکل نقل شده‌اند و یک گوینده مشخص ندارند، اما برای روشن شدن موضوع، از هر چهار دسته اقوال ناشناس، نمونه‌هایی می‌آوریم که جست‌وجو و پیگیری آن قول را در منابع پیشین نشان

می‌دهد. این نمونه‌ها از میان انبوه اقوال ناشناس انتخاب شده است که گوینده آنها را در منابع پیشین یافته‌ایم، جز در دسته اول که در منابع پیشین هم ناشناس‌اند.

عدد سمت راست، شماره گروه یا دسته قول را نشان می‌دهد و عدد سمت چپ نیز شماره نمونه یا نمونه‌های آن گروه است.

۱-۱. این قول که نمونه‌ای برای دسته نخست است، در طبقات الصوفیه که به یقین

از منابع میبیدی بوده، به واسطه ابوبکر واسطی و از قول یکی از مشایخ آمده است:

• «پیران طریقت ازینجا گفته‌اند: مَنْ ذَكَرَ فَقَدِ افْتَرَى، وَ مَنْ صَبَرَ فَقَدِ اجْتَرَى، وَ مَنْ عَرَفَ فَقَدِ ابْتَرَى» (میبیدی، ۱۳۶۱، ج ۳: ۴۳۷).

▪ «و واسطی بازگفته و پسندیده که کسی گفت از مشایخ: مَنْ ذَكَرَ فَقَدِ افْتَرَى، وَ مَنْ صَبَرَ فَقَدِ اجْتَرَى وَ مَنْ عَرَفَ فَقَدِ ابْتَرَى» (انصاری، ۱۳۶۲: ۶۵۴).

۲-۱. نمونه دیگر قولی است که در منبع خودگفته میبیدی، یعنی لطایف الاشارات آمده

است، اما میبیدی نام گوینده (قشیری) را حذف کرده و آن را به عنوان کلی «ارباب القلوب» نسبت داده است:

• «ارباب القلوب گفتند- مِنْ عَلَامَاتِ الْإِشْتِيَاقِ تَمَنَّى الْمَوْتِ عَلَى بَسَاطِ الْعَوَافِي» (میبیدی، ۱۳۶۱، ج ۱: ۲۹۹).

▪ «مِنْ عَلَامَاتِ الْإِشْتِيَاقِ تَمَنَّى الْمَوْتِ عَلَى بَسَاطِ الْعَوَافِي؛ فَمَنْ وَثَّقَ بِأَنْ لَهُ الْجَنَّةَ قَطْعًا- فَلَا مُحَالَةَ- يَشْتَأِقُ إِلَيْهَا، وَ لَمَّا لَمْ يَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ- وَ أَخْبَرَ اللَّهُ سَبْحَانَهُ أَنَّهُمْ لَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا- صَارَ هَذَا التَّعْرِيفُ مُعْجَزَةً لِلرَّسُولِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ إِذْ كَانَ كَمَا قَالَ» (قشیری، ۱۹۸۱، ج ۱: ۱۰۷).

۲-۱. این قول که نمونه‌ای از دسته دوم است، در منابع پیش از میبیدی به نام بایزید

بسطامی آمده است و در روح البیان که تفسیر قرن دوازدهمی است و كشف الاسرار میبیدی از منابع پر استفاده آن بوده است، همین قول به علی (ع) نسبت داده شده است^۳:

• «وَ مِنْهُ قَوْلُ بَعْضِهِمْ: لَوْ حَجَبْتُ عَنْهُ سَاعَةً لَمِتُّ» (میبیدی، ۱۳۶۱، ج ۱: ۵۶۴ و ج ۸: ۲۴۹).

▪ «وَ سُئِلَ أَبُو يَزِيدَ هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ؟ فَقَالَ: لَوْ حَجَبْتُ عَنْهُ لِحِظَةٍ لَمِتُّ»^۴ (الجنید، ۱۴۲۵: ۹۶).

▪ «وَ سُئِلَ أَبُو يَزِيدَ: هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ؟ فَقَالَ: لَوْ حَجَبْتُ عَنْهُ لِحِظَةٍ لَمِتُّ» (الجنید، ۱۴۲۶: ۲۱۰).

▪ «وَ سُئِلَ أَبُو يَزِيدَ: هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ؟ فَقَالَ: لَوْ حَجَبْتُ عَنْهُ لَمِتُّ» (خرگوشی، ۱۴۲۷: ۶۸).

۳-۱. نخستین نمونه دستۀ سوم، عبارت نسبتاً مشهوری در متون صوفیه است که میبدی نام گوینده آن را فراموش یا حذف کرده است و در منابع پیش از میبدی به نقل از فارس آمده است:

• «آن عزیز روزگار گفت- قلوبُ المُشتاقینَ مُنورَةٌ بنورِ اللَّهِ، و إذا تحرَّكَ اشتیاقُهُمْ أضاءَ النورُ ما بینَ السماءِ و الارضِ، فیعرضُهُمُ اللَّهُ عَلَى الملائکةِ، فَيَقُولُ هؤُلاءِ المُشتاقونَ إِلَیَّ، أشهدُکُمُ انِّی إِلَیْهِمُ أشوقُ، و قیلَ مَنْ اشتاقَ إِلَى اللَّهِ اشتاقَ إِلَیْهِ کُلُّ شَیْءٍ» (میبدی، ۱۳۶۱، ج ۱: ۴۳۰).

▪ و قالَ فارس: قلوبُ المُشتاقینَ مُنورَةٌ بنورِ اللَّهِ تَعَالی، فإِذَا تحرَّكَ الإشتیاقُ، أضاءَ النورُ ما بینَ السماءِ و الأرضِ، فیعرضُهُمُ اللَّهُ تَعَالی عَلَى الملائکةِ، فَيَقُولُ: «هؤُلاءِ المُشتاقونَ إِلَیَّ أشهدُکُمُ انِّی إِلَیْهِمُ أشوقُ» (خرگوشی، ۱۴۲۷: ۵۳).

▪ و قالَ فارس: قلوبُ المُشتاقینَ مُنورَةٌ بنورِ اللَّهِ تَعَالی، فإِذَا تحرَّكَ إشتیاقُهُمُ أضاءَ النورُ ما بینَ السماءِ و الأرضِ، فیعرضُهُمُ اللَّهُ عَلَى الملائکةِ فَيَقُولُ: هؤُلاءِ المُشتاقونَ إِلَى ... أشهدُکُمُ انِّی إِلَیْهِمُ أشوقُ ... (قشیری، ۱۳۸۳: ۴۶۱).

۳-۲. نمونه دوم در منابع پیشین که احتمالاً از منابع میبدی هم بوده، به نقل از ذوالنون مصری آمده است، اما در روح/الارواح سمعانی که هنوز مشخص نیست کدام بر دیگری اثر گذاشته است، یکسان است و با همان عنوان «عزیزی/ آن عزیزی» آمده است:

• «عزیزی می‌گوید: در عیادت درویشی شدم او را در بلای عظیم دیدم، گفتم: لَیْسَ بِصَادِقٍ فِی حُبِّهِ مَنْ لَمْ یَصْبِرْ عَلَى ضَرْبِهِ. در دوستیِ اللَّهِ تَعَالی صادق نیست آن کس که در زخمِ بلاء او صابر نیست، درویش سر برآورد گفت: ای جوانمرد غلط کردی، لَیْسَ بِصَادِقٍ فِی حُبِّهِ مَنْ لَمْ یَتَلَدَّدْ بِضَرْبِهِ. در دوستی او صادق نیست کسی که با زخم او خوش نیست» (میبدی، ۱۳۶۱، ج ۶: ۶۲ و ج ۷: ۲۱۶).

▪ «حَکَى عَن ذِی النونِ رَحْمَةُ اللَّهِ أَنَّهُ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى مَرِیضٍ اَعُوذُ فَبَیِّنَمَا کَانَ یُکَلِّمُنِی أَن اِنَّهُ فَقُلْتُ لَهُ لَیْسَ بِصَادِقٍ فِی حُبِّهِ مَنْ لَمْ یَصْبِرْ عَلَى ضَرْبِهِ قَالَ فَقَالَ بَلْ لَیْسَ بِصَادِقٍ فِی حُبِّهِ مَنْ لَمْ یَتَلَدَّدْ بِضَرْبِهِ» (السراج الطوسی، ۱۹۱۴: ۵۰).

▪ «و دَخَلَ ذُو النونِ عَلَى مَرِیضٍ مِنْ أَصْحَابِهِ یَعُوذُهُ فَقَالَ [لَهُ] لَیْسَ بِصَادِقٍ فِی حُبِّهِ مَنْ لَمْ یَصْبِرْ عَلَى ضَرْبِهِ فَقَالَ المَرِیضُ لَیْسَ بِصَادِقٍ فِی حُبِّهِ مَنْ لَمْ یَتَلَدَّدْ بِضَرْبِهِ» (همان: ۲۰۳).

▪ «ذوالنون مصری می گوید: دَخَلْتُ عَلَى مَرِيضٍ أَعُوذُهُ فَبَيْنَمَا كَانَ يُكَلِّمُنِي إِذَانَ أَنَّهُ فَقُلْتُ لَهُ لَيْسَ بِصَادِقٍ فِي حُبِّهِ مَنْ لَمْ يَصْبِرْ عَلَى ضَرْبِهِ فَقَالَ لِي لَيْسَ بِصَادِقٍ فِي حُبِّهِ مَنْ لَمْ يَتَلَدَّدْ بِضَرْبِهِ» (مستملی بخاری، ۱۳۶۳، ج ۳: ۱۲۳۴).

▪ «آن عزیز می گوید: به عیادت آن درویشی رفتم و گفتم: لَيْسَ بِصَادِقٍ فِي حُبِّهِ مَنْ لَمْ يَصْبِرْ عَلَى ضَرْبِهِ. هر که در زخم او صبر نکند، در حُبّ او صادق نبود. آن درویش سر برآورده و گفت: غلط کردی، و گفتم: لَيْسَ بِصَادِقٍ فِي حُبِّهِ مَنْ لَمْ يَتَلَدَّدْ بِضَرْبِهِ. هر که از زخم او لذت نیابد در محبت او صادق نبود» (سمعی، ۱۱۲: ۱۳۹۱).

۳-۳. این مورد، نمونه بسیار خوبی است برای اثبات این فرضیه که میبیدی واژه «پیر» را نه برای فرد یا افرادی مشخص، بلکه برای بسیاری از عرفا به کار می برده است. در منابع پیشین یک بار به ابن عطاء و بار دیگر به حلاج نسبت داده شده و میبیدی با نسبت دادن به «پیری» بسنده کرده است:

• «پیری را پرسیدند که این فراسه چیست؟ جواب داد که ارواح تَتَقَلَّبُ بِالْمَلَكُوتِ فَتَشْرَفُ عَلَى مَعَانِي الْغُيُوبِ، فَتَنْطِقُ عَنْ أَسْرَارِ الْحَقِّ نُطْقَ مُشَاهِدَةٍ لَا نُطْقَ ظَنٍّ وَ حِسَابان» (میبیدی، ۱۳۶۱، ج ۱: ۵۸).

▪ «و قِيلَ لِأَبِي الْعَبَّاسِ بْنِ عَطَاءٍ: لِمَ جَعَلَ لِبَعْضِ الْمُؤْمِنِينَ فِرَاسَةَ دُونَ بَعْضٍ؟ فَقَالَ: مَنْ كَانَ حَظُّهُ مِنْ مُشَاهَدَاتِ الْخَطَابِ أَكْثَرَ، كَانَ إِطْلَاعُهُ عَلَى الْأَسْرَارِ أَتَمًّا. وَ سُئِلَ آخَرَ عَنِ الْفِرَاسَةِ، فَقَالَ: أَرْوَاحٌ تَتَقَلَّبُ فِي الْمَلَكُوتِ، فَتَشْرَفُ عَلَى مَعَانِي الْغُيُوبِ، فَتَنْطِقُ عَنْ أَسْرَارِ الْخَلْقِ نُطْقَ مُشَاهِدَةٍ لَا نُطْقَ الظُّنُونِ وَ الْحِسَابان» (خرگوشی، ۱۴۲۷: ۲۹۵).

▪ «حلاج: وَ سُئِلَ بَعْضُهُمْ عَنِ الْفِرَاسَةِ، فَقَالَ: أَرْوَاحٌ تَتَقَلَّبُ فِي الْمَلَكُوتِ، فَتَشْرَفُ عَلَى مَعَانِي الْغُيُوبِ، فَتَنْطِقُ عَنْ أَسْرَارِ الْخَلْقِ نُطْقَ مُشَاهِدَةٍ، لَا نُطْقَ ظَنٍّ وَ حِسَابان» (قشیری، ۱۳۸۳: ۳۴۵).

۴. نمونه های دسته چهارم را می توان به دو گروه تقسیم کرد: گروه نخست، اقوالی با ساختاری مشابه تمام اقوال پیشین، اما تحت عنوان «پیر طریقت» و گروه دوم، اقوالی که مشخصاً ساختار مناجات دارند و پیش از این به آنها اشاره کردیم.

اقوال گروه نخست این دسته شاهد بسیار خوبی برای این فرضیه هستند که عناوین «پیر طریقت» در نوبت سوم، برخلاف تصور بسیاری، به یک نفر بر نمی گردد و این فرضیه که انبوه مکرر «پیر طریقت» نشان از پیر معنوی میبیدی دارد و آن پیر همانا

خواجه عبدالله انصاری است، متزلزل می‌شود. برخی از این پیر طریقت‌ها دیگران‌اند و برخی خواجه عبدالله. ما برای هر دو مورد نمونه‌هایی می‌آوریم:

۴-۱-۱. قول نمونه در منابع پیش از میبیدی به گوینده‌های مختلفی نسبت داده شده است. اگر همه این منابع پیشین را از منابع میبیدی بدانیم، که چندان بیراه نیست، می‌توانیم احتمال دهیم که به دلیل همین تنوع و اختلاف در نام گوینده، میبیدی ترجیح داده است که آن را به پیر طریقت نسبت دهد:

• «آن پیر طریقت که گفت: ریاء العارفين خیرٌ من إخلاص المریدین» (میبیدی، ۱۳۶۱، ج ۲: ۴۹۵).

▪ «و قال ابوتراب، رَحِمَهُ اللهُ تعالی، ریاء العارفين إخلاص المریدین» (السراج الطوسی، ۱۹۱۴: ۲۰۶).

▪ «و لذلک قال ذوالنون: ریاء العارفين إخلاص المریدین» (سلمی، ۱۳۸۸، ج ۳: ۵۴۲).

▪ «سَمِعْتُ أبا الحسين محمد بن علی بن حبیش يَقُولُ كَانَ رُوَيْمٌ يَقُولُ: السُّكُونُ إِلَى الْأَحْوَالِ إغْتِرَارٌ. وَ كَانَ يَقُولُ: رِيَاءُ الْعَارِفِينَ أَفْضَلُ مِنْ إِخْلَاصِ الْمُرِيدِينَ» (ابونعیم، بی‌تا، ج ۱۰: ۲۹۷).

▪ «ذوالنون - رَحِمَهُ اللهُ - که ذنوبُ الْمُقَرَّبِينَ حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ. وَ كَسَى دِیْگَرِ از بزرگان گفته است: ریاء العارفين إخلاص المریدین» (مستملی بخاری، ۱۳۶۳، ج ۳: ۱۲۱۶).

۴-۱-۲. این قول که پرسش مکرری از معنای حقیقتِ تصوف است، در منابع پیشین به رویم بن عبدالله منسوب است؛ حال آنکه میبیدی آن را به پیر طریقت نسبت داده است. این نمونه نیز همانند نمونه پیشین شاهد خوبی است برای این فرضیه که میبیدی بسیاری از عرفای پیشین را با عنوان پیر طریقت یاد کرده است؛ فرقی نمی‌کند این کار به عمد بوده یا چون بسیاری از اقوال را از حافظه نقل می‌کرده، ضعف و خطای حافظه را با این روش می‌پوشانده است؛ چون به هر حال، در پس‌زمینه ذهنش این عارفان بزرگ را پیران طریقت می‌دانسته و این عنوان را برای آنها کاملاً مناسب دیده است:

• «پیر طریقت را از حقیقت تصوف پرسیدند، گفت: ما هُوَ إِلَّا بَدَلُ الرُّوحِ فَلَا تَشْتَغِلُ بِتُرَاهَاتِ الْمُدْعِينَ» (میبیدی، ۱۳۶۱، ج ۶: ۴۶۲).

▪ «و قال أبو عبید بن خفیف لَمَّا فَارَقْتُ رُوَيْمَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ قُلْتُ لَهُ: أَوْصِنِي فَقَالَ: يَا بُنَيَّ مَا هُوَ إِلَّا بَدَلُ الرُّوحِ وَ النَّفْسِ، يَعْنِي التَّصَوُّفَ، فَإِنْ قَدَّرْتَ عَلَى ذَلِكَ وَ إِلَّا فَلَا تَشْتَغِلُ بِتُرَاهَاتِ الصُّوفِيَّةِ» (سلمی، ۱۴۱۴: ۳۵۲).

▪ «و قال ابو عبدالله بن خفیف: لَمَّا فَارَقْتُ رُوَيْمَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ قُلْتُ لَهُ اَوْصِنِي فَقَالَ: يَا بَنِيَّ مَا هُوَ إِلَّا بَدَلُ الرُّوحِ وَ النَّفْسِ يَعْنِي التَّصَوُّفَ فَإِنْ قَدَّرْتَ عَلَى ذَلِكَ وَ الْإِفْلَاحِ تَشْتَغِلُ بِتُرْهَاتِ الصُّوفِيَّةِ» (سلمی، ۱۳۸۸، ج ۲: ۵۱۴).

۳-۱-۴. این قول نمونه جالبی است؛ شکل آن در منبع اصلی، یعنی لطایف/الاشارت قشیری، با شکل ضبط شده در کشف/الاسرار متفاوت است، اما همین قول در روح/الارواح سمعانی، البته با ذکر گوینده آن، قشیری، به همان صورتی آمده است که در کشف/الاسرار هست. محتمل است که میبیدی قول را از سمعانی گرفته و نام گوینده را به هر دلیل عمدی یا سهوی حذف کرده باشد:

• «پیر طریقت گفت: الْأَغْيَارُ فِي وُجُودِهِ فَقَدْ وَ الرَّسُومُ وَ الْأَطْلَالُ عِنْدَ شُهُودِ حَقِّهِ، مَحْوٌ. وَ جُودِي كِه حُدُودِش بِه عَدَم بَاز شُود، أَن وَ جُودِ مَجَازِ گُویند نِه وَ جُودِ حَقِيقَتِ» (میبیدی، ۱۳۶۱، ج ۱۰: ۶۶۵).

▪ «و يُقَالُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا: الْأَغْيَارُ فِي وُجُودِي فَقَدْ وَ الرَّسُومُ وَ الْأَطْلَالُ عِنْدَ ثُبُوتِ حَقِّي، مَحْوٌ» (قشیری، ۱۹۸۱، ج ۲: ۴۴۹).

▪ «استاد ابوالقاسم قشیری گفت- قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ الْعَزِيزِ- كِه الْاَغْيَارُ فِي وُجُودِهِ فَقَدْ وَ الرَّسُومُ وَ الْأَطْلَالُ عِنْدَ شُهُودِ حَقِّهِ مَحْوٌ» (سمعانی، ۱۳۹۱: ۱۶۵).

۴-۱-۴. این نمونه از منازل/السائرین انصاری است. با این قول نیز مثل سه قول پیشین رفتار شده است؛ بدین ترتیب که آن را تحت عنوان «پیر طریقت» آورده و این بار، پیر طریقت، خواجه عبدالله انصاری است.

• «پیر طریقت گفت: نَارٌ أَضْرَمَهَا صَفْوُ الْمُحِبَّةِ فَتَغَصَّتِ الْعَيْشَ وَ سَلَبَتِ السَّلْوَةَ وَ لَمْ يَنْهَنْهَا مَعَزُّ دُونَ اللَّقَاءِ» (میبیدی، ۱۳۶۱، ج ۱۰: ۶۱۳).

▪ «و الدرجة الثالثة نار أضرَمَهَا صَفْوُ الْمُحِبَّةِ، فَتَغَصَّتِ الْعَيْشَ، وَ سَلَبَتِ السَّلْوَةَ، وَ لَمْ يَنْهَنْهَا مَعَزُّ دُونَ اللَّقَاءِ» (انصاری، ۱۴۱۷: ۱۰۴).

اما دسته نخست از گروه چهارم، نمونه‌های دیگری هم دارد و آن، انبوه عبارات مسجعی است که تحت همان عنوان «پیر طریقت» آمده است و لزوماً مناجات‌گونه هم نیست. مسجع بودن این عبارات گمان ما را به خواجه عبدالله انصاری سوق می‌دهد، اما از این میان، فقط تعداد اندکی را در مقایسه با رقم کلی آنها، می‌توان در آثار خواجه عبدالله یافت. این سخنان شواهد بسیار خوبی برای نشان دادن تمرین سجع‌نویسی میبیدی و جملات تقلیدگونه، اما زیبا در تفسیر عرفانی اوست. در این گونه موارد، هسته

اصلی عبارت نگه داشته شده و با جملات دیگری ادامه یافته است و یا هسته اصلی معنایی، در عبارتی دیگر آمده است. نمونه‌هایی از آن را اینجا نقل می‌کنیم:
نمونه ۱:

● «**پیر طریقت** گفت: در سر گریستنی دارم دراز، ندانم که از حسرت گریم یا از ناز، گریستن از حسرت بهره یتیم و گریستن شمع بهره ناز، از ناز گریستن چون بود این قصه‌ایست دراز» (میبدی، ۱۳۶۱، ج ۱: ۲۴۰-۲۴۱؛ ج ۶: ۴۴۲ و ج ۸: ۳۴۱).
■ «گریستنی دارم درین سر دراز، ندانم تا از حسرت گریم یا از ناز» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۴: ۳۱۰؛ ش. ۸۱۹).^۵

نمونه ۲:

● «**پیر طریقت** گفت: پاداش بر روی مهرتاش است! بازخواستن خود را از دوست، پرخاش است! همه یافت‌ها دریافت آزادی لاش است!» (میبدی، ۱۳۶۱، ج ۲: ۱۰۹).
■ «پرداخت با خود بر روی دوستی تاش است بازخواستن خود از دوست با دوست پرخاش است، همه یافت‌ها در یافت دوستی لاش است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۴: ۲۲۸؛ ش. ۳۱۹).

نمونه ۳:

● «**پیر طریقت** گفت: نشان یافت اجابت دوستی رضاست. افزاینده آب دوستی وفاست. مایه گنج دوستی همه نور است. بار درخت دوستی همه سرور است. هرکه از دو گیتی جدا ماند، در دوستی معذور است. هرکه از دوست جزاء دوست جوید، نسپاس است؛ دوستی، دوستی حق است، و دیگر همه وسواس است...» (میبدی، ۱۳۶۱: ج ۳، ۱۵۵).

■ «نشان طلب در راه دوستی رجاست، گواه یافت در اجابت دوستی رضاست، افزاینده آب دوستی در دوستی وفاست» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۴: ۲۲۷؛ ش. ۳۰۷).

نمونه ۴:

● «**پیر طریقت** گفت: اگر مردمان نور قرب در عارف ببینند، همه بسوزند، و عارف نور قرب در خود ببیند، بسوزد. علم قرب در میان زبان و گوش ننگند که آن راهی تنگ است و از همراهی آب و گل زبان قرب را ننگ است، هر گه که قرب روی نمود، عالم و آدم را چه جای درنگ است...» (میبدی، ۱۳۶۱، ج ۱۰: ۲۹۳-۲۹۴).

▪ «میان زبان و گوش علم توحید را راه تنگ است، میان سخن و میان یافت جاوید جنگ است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۴: ۳۳۴؛ ش. ۱۰۳۶).

۲-۴. در این قسمت اقوالی را بررسی می‌کنیم که ساختار مناجات دارند. همان‌طور که خواهیم دید، بسیاری از این اقوال، یک هسته مشخص معنایی دارند که شامل یک تا چند جمله می‌شود و می‌توان عین آن یا مشابه مضمونی آن را در مناجات‌های خواجه عبدالله انصاری یافت، اما این اقوال در کشف/السرار به روش سجع‌گویی منسوب به خواجه عبدالله ادامه و شاخ‌وبرگ یافته است.

نمونه نخست، چهار بار در نوبت سوم آمده است؛ دو بار تحت عنوان «پیر طریقت» و یک بار با عنوان «بزرگان دین» که این می‌تواند شاهد خوبی باشد برای این ادعا که میبیدی بسیاری از اقوال را از حافظه نقل کرده است. نکته مهم دیگر این است که همین سخن، نخستین بار که در کشف/السرار آمده، به نام شیخ‌الاسلام انصاری است. پیگیری این قول نشان می‌دهد در طبقات/الصوفیة انصاری نیز آمده است، اما گوینده آن انصاری نیست، بلکه مشخصاً از قول ابوحنیفه حداد نقل شده است؛ لذا این پرسش مطرح می‌شود که آیا میبیدی منبع را دیده و به اشتباه آن سخن را به نویسنده کتاب (شیخ‌الاسلام انصاری) منسوب کرده یا باز هم به حافظه اتکا کرده است؟ نکته دیگر این است که این قول یک بار با عبارات مسجع دیگر ادامه یافته که در باقی منابع نیست و جملات اصلی آن، همان قسمتی است که در متن مشخص شده، اما قسمت اضافه‌شده، به آن ساختار مناجات داده است؛ به همین دلیل ما آن را در این بخش بررسی کرده‌ایم:

• «پیر طریقت گفت: سبب ندیدن جهل است، اما با سبب بماندن شرک است، از سبب برگذر تا به مسبب رسی، در سبب میند تا در خود برسی، عارف را چشم نه بر لوح است نه بر قلم، نه بسته حواست نه اسیر آدم، عطشی دارد دایم هر چند قدح‌ها دارد دمادم، ای مهیمن اکرم، ای مفضل ارحم، یک بار قدح بازگیر تا این بیچاره برزند دم» (میبیدی، ۱۳۶۱، ج ۵: ۸۱ و ۲۴۵-۲۴۶ و نیز ج ۶: ۲۳۶؛ با عنوان «بزرگان دین» برای راوی).

• «شیخ‌الاسلام انصاری گفت: سبب ندیدن جهل است، اما با سبب بماندن شرک است» (همان، ج ۲: ۵۱۰).

▪ «باحفص حداد گفت که سبب ندیدن جهل است، لکن با سبب بماندن شرک است» (انصاری، ۱۳۶۲: ۱۱).

نمونه‌های بعدی، همه در اصل، ساختار مناجات دارند و آنها را جای دیگری جز در آثار خواجه‌عبدالله انصاری نیافته‌ایم. برای یک‌دست‌بودن کار، تمام این سخنان را در کتاب شفیع‌ی کدکنی با عنوان *در هرگز و همیشه / انسان جُسته‌ایم*؛ چون اقوال در این کتاب، شکل کاملاً کهنه‌تر و بعضاً متفاوتی دارند.

نمونه ۱:

• «**پیر طریقت** گفت روزگاری او را می‌جستم، خود را می‌یافتم. اکنون خود را می‌جویم او را می‌یابم، ای حجت را یاد و انس را یادگار! چون حضری این جستن به چه کار؟ الهی یافته می‌جویم، با دیده‌ور می‌گویم، که دارم چه جویم، که می‌بینم چه گویم؟ شیفته این جست‌وجویم، گرفتار این گفت‌وگویم، ای پیش از هر روز و جدا از هر کس! مرا در این سور هزار مطرب نه بس» (میبدی، ۱۳۶۱، ج ۶: ۱۷ و ج ۹: ۹۰).

▪ «روزگاری او را می‌جستم، خود را می‌یافتم. اکنون خود را می‌جویم، او را می‌یابم» (انصاری، ۱۳۶۲: ۳۷).

نمونه ۲:

• «**آن پیر طریقت** که نیکو گفت: ای مهیمن اکرم! ای مفضل ارحم! ای محتجب به جلال و متجلی به کرم! قسام پیش از لوح و قلم، نماینده سور هدی پس از هزاران ماتم! بادا که باز رهم روزی از زحمت حوا و آدم! آزاد شوم از بند وجود و عدم. از دل بیرون کنم این حسرت و ندم. با دوست برآسیم یک دم. در مجلس انس قدح شادی بر دست نهاده دمام» (میبدی، ۱۳۶۱: ج ۳، ۱۵۷).

▪ «نی‌نی اینجا که منم [نه] شادیست نه غم، نه شفاست نه آلم، نه حواست نه آدم، نه وجود است نه عدم» (شفیع‌ی کدکنی، ۱۳۹۴: ۳۴۰؛ ش. ۱۱۰۵).

نمونه ۳:

• «**پیر طریقت** گفت: الهی نه جز از شناخت تو شادیست، نه جز از یافت تو زندگانی، زنده بی‌تو چون مرده زندانی است، زندگانی بی‌تو مرگیست و زنده تو زنده جاودانی است» (میبدی، ۱۳۶۱، ج ۴، ۳۶).

▪ «آنک زنده به جان است، نه زنده است؛ آنک زنده به دوست است، زنده جاویدان است» (شفیع‌ی کدکنی، ۱۳۹۴: ۳۰۷؛ ش. ۷۸۴).

نمونه ۴:

● «پیر طریقت گفت: الهی دانی به چه شادم؟ به آنک نه به خویشتن به تو افتادم؛ الهی تو خواستی، نه من خواستم؛ دوست بر بالین دیدم، چو از خواب برخاستم» (میبدی، ۱۳۶۱، ج ۵: ۴۰۷-۴۰۸ و ۴۷۵).

■ «الهی شادم شادم شادم که نه به خویشتن، به تو افتادم» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۴: ۱۸۲؛ ش. ۵۲).

■ «الهی دانی به چه شادم؟ به آنک نه به خود، به تو افتادم» (همان: ۲۹۴؛ ش. ۷۰۵).

نمونه ۵:

● «پیر طریقت گفت در مناجات خویش: الهی این چه بتر روزی است؟ ترسم که مرا از تو جز از حسرت نه روزیست، الهی می لرزم از آنک نه ارزم، وز آنک نه ارزم، چه سازم؟ جز از آنک می سوزم تا ازین افتادگی برخیزم. الهی از بخت خود چون پرهیزم و از بودنی کجا گریزم و ناچاره را چه آمیزم و در هامون کجا گریزم؟ الهی کان حسرتست این دل من، مایه درد و غم است این تن من، نیارم گفت که این همه چرا بهره من، نه دست رسد مرا به معدن چاره من...» (میبدی، ۱۳۶۱، ج ۵: ۴۲۳).

■ «الهی می ترسم که نیزم، از آن همچنین می لرزم» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۴: ۳۲۶؛ ش. ۹۷۷).

بررسی‌ها نشان می‌دهد ناشناس بودن گوینده اقوال در کشف/الاسرار به این علت است که میبدی بسیاری از آنها را از حافظه نقل می‌کرده و گویندگان مختلف این سخنان صوفیانه را شایسته لقب «پیر طریقت» می‌دانسته است. اما در گروه چهارم اقوال، گذشته از متفاوت بودن برخی عبارات، طولانی‌تر شدن آنها در نقل میبدی و دنباله‌دار شدن برخی از این جملات مسجع، این پرسش‌ها را پیش می‌آورد که آیا او به منابع یا نسخ دیگری دسترسی داشته و آیا شکل این عبارات در آنها تا این حد متفاوت بوده است و یا از سر ذوق و ارادتی که به این روش سجع‌گویی و لهجه هرات داشته است، تک‌جمله‌ای را از خاطر خویش، در میان جملات مسجع دیگر که خود به آن افزوده، آورده است؟ آیا تکرار این کار می‌تواند این احتمال را به وجود آورد که برخی از این جملات که به پیر طریقت هم نسبت داده شده‌اند، اساساً گوینده‌ای جز خود میبدی نداشته‌اند؟ آیا ممکن است کتابی در دسترس میبدی بوده باشد که حجم فراوان سخنانی باقی‌مانده از گذشتگان را در خود داشته و هیچ نشانی از این اقوال در منابع پیش و پس از میبدی باقی نمانده بوده باشد؟ چرا همه این اقوال ساختار مشابهی دارند؛ همه از الگوی سجع‌نویسی پیروی

می‌کنند و تمام مناجات‌گونه‌ها در همین الگو می‌گنجند؟ بعید است کاتبان، تمام این «پیر طریقت»ها را افزوده باشند، آن هم با دقتی تمام و بر سر عباراتی با الگوی یکسان. آیا چنین نیست که میبدی خود را هم یکی از همین پیر طریقت‌ها دانسته و برخی جملات و عبارات خود را با همین عنوان در میان انبوه اقوال دیگر گنجانده باشد؟

۳. نتیجه

یکی از کسانی که در نوبت سوم سخنان فراوانی به وی نسبت داده می‌شود، پیر طریقت است. تعداد اقوال منسوب به این پیر، تقریباً معادل اقوال دیگری است که گوینده‌های مشخص یا شناس دارند. گویندگان واقعی برخی از این سخنان منسوب به پیر طریقت، شناسایی شده‌اند و یا سابقه آنها در منابع پیشین یافت شده است، اما بسیاری دیگر همچنان مجهول مانده‌اند. این اقوال فراوانی که صاحبان آنها مجهول‌اند، از نظر شکل ظاهری با هم شباهت بسیاری دارند. اختلاف متن برخی اقوال یا نام گوینده آنها، در مقایسه با منابع پیشین، به‌روشنی نشان می‌دهد میبدی بسیاری از سخنان را از حافظه خویش نقل می‌کرده است. افزودن شاخ‌وبرگ به اقوال در گروه چهارم، یعنی عبارات مسجع و مناجات‌گونه‌ها، این احتمال را پیش می‌آورد که بسیاری از جملات را خود میبدی افزوده و به تبع آن گوینده بسیاری از سخنانی که به پیر طریقت نسبت داده شده است، ممکن است خود او باشد.

خلاقیّت در تفسیر عرفانی کاملاً متفاوت برخی آیات در نوبت سوم، نشان می‌دهد استعداد میبدی برای این نوع تفسیر یا تأویل خاص بسیار زیاد بوده است؛ تا بدان حد که برخی منتقدان تفسیر او را درباره برخی آیات کاملاً نامربوط و دور می‌دانند (ن.ک: استادی، ۱۳۷۵: ۱۷۳). می‌توان احتمال داد که این ابتکار، در اقوال ناشناس منسوب به پیر طریقت نیز خودش را نشان داده و او را واداشته است تا از سر تواضع یا اعتماد به نفس، عنوان «پیر طریقت» را در ابتدای عباراتی بیاورد که تقلید از الگویی مشخص به نظر می‌رسد، اما به‌رحال از آن خود اوست؛ دست‌کم تا زمانی که بسیاری از این سخنان را در منابع دیگر نیافته‌ایم.

پی‌نوشت

۱. در این مقاله شباهت بسیار زیاد *الكشف و البيان* ثعلبی با نوبت دوم *كشف الاسرار*، میبدی را متهم به غارت و انتحال کرده است.

۲. هر عبارتی را که مخاطب آن خداوند باشد و البته در آن عبارت، اصولی از بیان هنری وجود داشته باشد، مصداق مناجات دانسته‌اند (نک: شفیعی‌کدکنی، ۱۳۹۴: ۲۱-۲۲) و برای اطلاعات بیشتر مشخصاً درباره شکل صوری مناجات‌های خواجه عبدالله: (نک: مولایی، ۱۳۸۹: چهل‌وپنج- پنجاه).
۳. «و در کشف‌الاسرار از شیخ‌الإسلام الأنصاری نقل می‌کند که مشغول [مشمول؟] نعمت بهشت از آن عامه مؤمنانست، اما مقربان حضرت از مطالعه شهود و ملاحظه نور وجود یک لحظه با نعیم بهشت نپردازند؛ قال **علی**، رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، لَوْ حَجَبْتُ عَنْهُ سَاعَةً لَمِيتُ» (حقی بروسوی، بی‌تا، ج ۷: ۴۱۶).
۴. در این منبع قول دیگری پس از این آمده است که می‌تواند علت تغییر نام گوینده در منابع بعدی باشد: «و سئِلَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - تَعْبُدُ مَنْ تَرَى أَوْ لَا مَنْ تَرَى؟ فَقَالَ: أَعْبُدُ مَنْ أَرَى لَا رُؤْيَةَ عَيْنٍ وَ لَكِنْ رُؤْيَةَ الْقَلْبِ بِمُشَاهَدَةِ الْإِيمَانِ» (الجنید، ۱۴۲۵: ۹۶).
۵. در کتاب هرگز و همیشه/انسان، در هر صفحه برای هر عبارت یک شماره درج شده است؛ لذا ما برای رجوع آسان به آن، در ارجاعات درون‌متنی شماره عبارت‌ها را نیز با نشانه اختصاری «ش.» آورده‌ایم.

منابع

- ابونعیم، احمد (بی‌تا)، *حلیة الاولیاء و طبقات الأصفیاء*، مجلد ۱۰، قاهره، دار ام‌القراء للطباعة و النشر. استادی، رضا (۱۳۷۵)، «ابوالفضل میبیدی و تفسیر کشف‌الاسرار»، *کیهان/اندیشه*، ش ۶۵، فروردین و اردیبهشت، ۱۶۷-۱۷۴.
- انصاری، خواجه‌عبدالله (۱۴۱۷)، *منازل السائرین*، تصحیح و تحقیق علی شیروانی، تهران، دارالعلم. — (۱۳۶۲)، *طبقات الصوفیه*، تصحیح محمدسرور مولایی، تهران، توس.
- الجنید، ابوالقاسم (۱۴۲۵)، *رسائل الجنید*، تصحیح و تحقیق جمال رجب سیدی، دمشق، دار اقرأ للطباعة و النشر و التوزیع.
- (۱۴۲۶)، *السر فی انفس الصوفیه*، تحقیق و تصحیح عبدالباری محمد داوود، قاهره، دارالجوامع الکلم.
- حقی بروسوی، اسماعیل (بی‌تا)، *تفسیر روح‌البیان*، جلد ۷، بیروت، دارالفکر.
- الخرگوشی، ابوسعیدالملک (۱۴۲۷)، *تهذیب‌الاسرار فی اصول‌التصوف*، تصحیح و تحقیق امام‌سید محمدعلی، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- خیاطیان، قدرت‌الله و یاسمن سلمانی (۱۳۹۰)، «بررسی مفهوم تأویل‌گرایی در تفاسیر عرفانی میبیدی و ابن عربی»، *ادیان و عرفان: الهیات تطبیقی*، ش ۶، پاییز و زمستان، ۳۵-۵۰.
- السراج‌الطوسی، ابونصر (۱۹۱۴)، *اللمع فی‌التصوف*، تصحیح رینولد آلین نیکلسون، لیدن، مطبعه بریل.
- سلمی، ابوعبدالرحمن (۱۳۸۸)، *مجموعه آثار؛ بخش‌هایی از حقائق‌التفسیر و رسائل دیگر*، گردآوری نصرالله پورجوادی، جلد ۲ و ۳، تهران، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
- (۱۴۱۴)، *تسعة کتب فی اصول‌التصوف و الزهد*، تصحیح و تحقیق سلیمان ابراهیم آتش، الناشر للطباعة و النشر و التوزیع و الاعلان.

- سمعانی، شهاب‌الدین احمد (۱۳۹۱)، *روح‌الارواح فی شرح اسماء‌الملك الفتحاح*، به اهتمام و تصحیح نجیب مایل هروی، تهران، علمی و فرهنگی.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۹۴)، *در هرگز و همیشه انسان*، تهران، سخن.
- (۱۳۹۲)، «ثعلبی / میبدی»، *اوراق عتیق*، دفتر سوم، صص ۳۳-۵۱.
- (۱۳۸۸)، «پیر هری غیر از خواجه عبدالله انصاری است!»، *نامه بهارستان*، سال دهم، دفتر ۱۵: صص ۱۸۵-۱۹۲.
- قشیری، عبدالکریم (۱۹۸۱)، *لطایف‌الاشارات فی حقایق‌العبارات*، تفسیر صوفی کامل للقرآن الکریم، به اهتمام ابراهیم بسیونی، جلد ۱ و ۲، قاهره، الهيئة المصرية العامة للكتاب.
- (۱۳۸۳)، *رسالة قشیریه*، ترجمه ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، با تصحیحات و استدراکات بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران، علمی و فرهنگی.
- مستملی بخاری، اسماعیل (۱۳۶۳)، *شرح‌التعرف لمذهب‌التصوف*، تصحیح و تحشیه محمد روشن، ج ۳، تهران، اساطیر.
- میبدی، رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۶۱)، *کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار*، تصحیح علی‌اصغر حکمت، تهران، امیرکبیر.